

بازتاب رئالیسم در اشعار ایرج میرزا

دکتر مرتضی رزاق‌پور*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی، واحد همدان

سمیه نوش‌آبادی**

مدرس گروه زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی، واحد همدان

چکیده

مکتب رئالیسم یکی از بنیادی‌ترین مکاتب هنری است که در اواسط قرن نوزدهم در فرانسه ظهور کرد و به سرعت گسترش یافت. پرهیز از تخیل و الهام‌های درونی رمانتیک‌ها و پرداختن به واقعیت‌های عالم بیرون از اساسی‌ترین اصول این مکتب بود که شاعران، نویسندگان و هنرمندان را به سوی خویش کشاند. از میان شاعران عصر مشروطه، ایرج میرزا علی‌رغم خاستگاه اشرافی خود، بیش از حد انتظار به اوضاع مردم و اجتماع توجه نشان می‌دهد. نگارندگان در این پژوهش برای نخستین بار اشعار ایرج میرزا را از منظر رئالیستی تحلیل کرده‌اند. در شعر وی واقعیت‌های اجتماع به وضوح بازتاب یافته است. او از دولت‌مردان و حاکمان انتقاد می‌کند. نابسامانی‌های جامعه را برای مخاطبانش شرح می‌دهد و مخالفت خود را با استبداد بیان می‌کند. مسائل مختلف اجتماع از جمله: فقر و اختلاف طبقاتی، جهل و خرافات مرسوم، خفقان و عدم آزادی بیان، حضور بیگانگان در کشور و لزوم آزادی زنان در شعر وی بازتاب یافته‌اند. این مقاله با استناد به مسائل ذکر شده پیروی وی را از شیوه‌ی رئالیسم اثبات می‌کند.

واژگان کلیدی: رئالیسم، تخیل‌گریزی، مشروطه، ایرج میرزا.

*Email: Morteza.razaghpour@yahoo.com

** Email: Somayeh_n55@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۳/۱۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۱۰/۲۲

۱- مقدمه

مکتب رئالیسم از جمله مکتب‌های ادبی بنیادین و تأثیرگذار جهان است که مکتبی عینی و بیرونی است و بر واقعیت‌های جامعه تأکید می‌کند. اگرچه رئالیسم را در معنای عام، نمی‌توان محدود به زمانی خاص کرد اما به عنوان مکتب ادبی ویژه‌ای که پس از رمانتیسم پدیدار شد و چارچوب دقیق آن به وسیله‌ی محققان ادبی ترسیم گشت، به اوایل قرن نوزدهم بازمی‌گردد. از مهم‌ترین ویژگی‌های این مکتب، توجه به مسائل اجتماعی و پرهیز از تخیل و الهام درونی است. به بیان دیگر رئالیسم پیوند دهنده‌ی آثار ادبی با جامعه و مسائل اجتماعی است.

ادبیات ایران تا پیش از دوره‌ی مشروطه متعلق به اقشار خاص و منحصر به فرد اجتماع بود و با واقعیت‌های اجتماعی پیوند چندانی نداشت اما در این دوره تحولی در نگرش شاعران و نویسندگان ایجاد می‌گردد و ادبیات به طور کامل تحت تأثیر تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه قرار می‌گیرد. شعر نیز به عنوان بخش بزرگ و مهم ادبیات ایران نباید از این تأثیر بی‌نسیب بماند. با توجه به حوادث تأثیرگذار دنیای بیرون در این دوره، شاعران و نویسندگان، آگاهانه یا ناخودآگاه در چارچوب مکتب رئالیسم آثار خود را خلق کردند. ایرج میرزا که با توجه خود به جامعه و مردم، رئالیسم خاصی را در آثارش متبلور می‌کند از شاعران برجسته‌ی این دوره است. در این مقاله کوشیده‌ایم نوع خاص رئالیسم وی را در آثارش بکاویم و به این سؤال پاسخ دهیم که اصول مکتب رئالیسم تا چه حد در اشعار وی بازتاب یافته است؟

آثار ارزشمند و قابل استناد بسیاری در زمینه‌ی رئالیسم وجود دارد که به نقد و بررسی این مکتب پرداخته‌اند از جمله کتاب **مکتب‌های ادبی** رضا سیدحسینی و کتاب **مکتب‌های ادبی** سیروس شمیسا. آقای عبدالله نصرتی در کتاب **یاد آر زشمع مرده یاد آر (تحلیل اجتماعی شعر مشروطه)** شعر شاعران عصر مشروطه را از جنبه‌ی اجتماعی نقد و بررسی می‌کند و پژوهندگان را در مسیر شناخت شاعران عصر مشروطه و تحقیق بر روی شعر این دوره یاری می‌رساند. آقای فاروق خرابی نیز در کتاب **سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه** بر جنبه‌ی اجتماعی شعر این دوره تأکید می‌ورزد و بازتاب وقایع اجتماعی و سیاسی را در این اشعار نشان می‌دهد. هم‌چنین کتاب‌ها و مقالات متعددی

در زمینه‌ی تأثیرپذیری داستان‌های فارسی از مکتب رئالیسم و بازتاب این مکتب در آثار نویسندگان ایرانی تألیف شده است. مهم‌ترین این آثار جلد اول کتاب **داستان کوتاه در ایران** نوشته‌ی حسین پاینده است که داستان‌های رئالیستی و ناتورالیستی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. محمود فتوحی نیز در مقاله‌ی **شکل‌گیری رئالیسم ایرانی** در مورد نقطه‌ی آغاز این مکتب در ادبیات ایران بحث می‌کند. اما تا کنون کار مستقلی بر روی تأثیرپذیری شعر از مکتب رئالیسم و تحلیل رئالیستی اشعار شاعران انجام نشده است. از سوی ایرج میرزا به سبب فضای خاص اشعارش کم‌تر مورد توجه پژوهش‌گران قرار گرفته است. در این پژوهش برای نخستین بار به اشعار ایرج میرزا از منظر مکتب رئالیسم توجه خواهیم کرد.

۲- بحث و بررسی

۱-۲- رئالیسم:

فرهنگ دهخدا ذیل واژه‌ی رئالیسم ضمن آوردن معانی حقیقت‌گرایی، واقعیت‌گرایی، واقع‌بینی و حقیقت‌پرستی آن را علاقه‌ی درونی برخی از نویسندگان و اهل هنر در به تصویر کشیدن طبیعت آن‌گونه که هست، عنوان می‌کند به طوری که هنرمند در این امر ویژگی‌های فردی خود را دخالت ندهد. (ر.ک. دهخدا) «از نظر لغوی رئالیسم از واژه‌ی (real) به معنی واقعیت مشتق شده است و با استناد به این معنا بر واقع‌گرایی و واقع‌بینی دلالت می‌کند.» (گلباف، ۱۳۸۶، ۳۸) گرانت رئالیسم را برگرفته از ریشه (res) به معنی "چیز" می‌داند و علت این اشتقاق را بیان حقایق بدیهی خارج و ضروری تلقی می‌کند و از علم به عنوان امتیازی بر دوام آن یاد می‌کند. (ر.ک. گرانت، ۱۳۸۷، ۵۶) با این دیدگاه واقع‌گرایی با ماتریالیسم هم‌خانواده می‌شود و تأکید بر ریشه‌های فلسفی آن، مدّ نظر قرار می‌گیرد.

رئالیسم، مفهومی فلسفی و کهن در معنای اعتقاد به واقعیت اندیشه‌ها بوده است و نقطه مقابل نظریه‌ی اصالت وجود اسمی (nominalism)، اما این معنا در قرن هیجدهم دچار دگرگونی شده است. (ولک، ۱۳۷۹، ج ۴، ۱۱) رئالیسم از فلسفه مشتق شده است تا به شرح و توصیف واقعیت دست یابد. (ر.ک. گرانت، ۱۳۸۷، ۴۶) رئالیسم از آغاز حضورش

در ادبیات به صورت خاص، دقت و وضوح در نمایش جزئیات زندگی را بیان می‌کند. (ر.ک. ویلیامز، ۱۳۸۹، ۸۳) منتقدین و نویسندگان مختلف تعاریف متفاوتی از رئالیسم ارائه کرده‌اند. شلینگ از رئالیسم با جمله "مسلم گرفتن وجود جزء خود" یاد می‌کند و آشکارا رئالیسم را در مقابل ایده‌آلیسم قرار می‌دهد. (ر.ک. ولک، ۱۳۷۹، ج ۴، ۱۱) انگلس (Friedrich Engels) از عبارت «شخصیت‌های سنخی در موقعیت‌های سنخی.» (ویلیامز، ۱۳۷۹، ۸۶) برای تعریف رئالیسم استفاده می‌کند و آن را وابسته به اندیشه‌های مارکسیستی می‌داند. ویلمست و بروکس (Brooks and Wimsatt) در کتاب نقد ادبی خود این واژه را در معنی واکنشی در برابر آن‌چه در نیمه‌های قرن نوزدهم غیر واقعی به نظر می‌رسد می‌آورند. (ر.ک. گرانت، ۱۳۸۷، ۳۴) از نظر شانفلوری (Champfleury) رئالیسم عبارت است از «انسان امروز در تمدن جدید.» (سیدحسینی، ۱۳۸۹، ج ۱، ۲۷۸) و هری لوین (Harry Levine) از رئالیسم با عنوان میل و اراده‌ی هنر در نزدیک شدن به واقعیت یاد می‌کند. (ر.ک. گرانت، ۱۳۸۷، ۳۱) تاریخ رئالیسم را نمی‌توان تنها به مکتبی ادبی در قرن نوزدهم محدود کرد. برای یافتن نقطه آغاز حیات رئالیسم باید به عمق تاریخ بازگردیم. ساچکوف معتقد است بشر تا وقتی که علت و منشاء رفتارهای فردی را عوامل فرابشری، هیجان‌های سرکش و نقشه‌ی الهی می‌دانست، از هرگونه واقع‌گرایی فاصله داشت اما کم‌کم به تکامل فکری خاصی رسید و نیاز به شناخت ماهیت اجتماعی را درک کرد. در این مرحله بشر به این آگاهی دست یافت که اعمال و رفتار انسان ناشی از علت‌های واقعی و عوامل مادی است (ر.ک. ساچکوف، ۱۳۶۲، ۱۲) در واقع رئالیسم هنگامی پا به عرصه‌ی ادبیات و هنر گذاشت که افراد جامعه به ضرورت شناخت نیروهای مؤثر در عمل‌کرد مکانیسم اجتماعی پی بردند و این شناخت برای فرد وظیفه‌ای لازم شمرده شد. (ر.ک. رافائل، ۱۳۵۷، ۱۲)

سرانجام رئالیسم که با حیاتی طولانی در قرن‌های متمادی آثار گوناگونی را به پذیرفتن اصول خود واداشته بود پس از جدال‌های بسیار و خاموشی و عقب‌نشینی‌های مکرر در برابر جریان‌های غیر رئالیستی قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، تمام توان خود را به کار گرفت و با قدرتی بسیار در عرصه‌ی هنر و ادبیات قد برافراشت و به عنوان وسیله‌ای برای پیش‌رفت زندگی به یکی از نیروهای مهم در تکامل و پیش‌رفت مبدل شد. رئالیسم نوپا و قدرت‌مند جدید وظیفه‌ی پاسخ‌گویی به نیازهای معنوی جامعه را بر عهده گرفت

و مفهوم نظری و انتزاعی روند تاریخ را با موضوعات واقعی و عینی تکامل بخشید. در این عصر هنر رئالیستی موفق شد بسیاری از ویژگی‌های روابط اجتماعی پس از فروپاشی نظام فئودالی را به تصویر بکشد. (ر.ک. ساچکوف، ۱۳۶۲، ۸۷) و بدین ترتیب در اواخر دهه ۱۸۴۰ رئالیسم جسورانه و بی‌پروا به توصیف جزئیات آداب و رفتار معاصر پرداخت. (ر.ک. ولک، ۱۳۷۹، ج ۴)

۲-۲- اصول مکتب رئالیسم:

در دهه‌ی ۱۸۴۰ ادبیات فرانسه با مجموعه آثار بالزاک (Balzac) تحت عنوان **کمدی انسانی** نهضت رئالیستی را آغاز کرد. (ر.ک. سیدحسینی، ۱۳۸۹، ج ۱، ۲۷۱) بالزاک آغازگر حرکتی بود که منجر به فراهم آمدن بستری مناسب برای تبلور مسائل مختلف اجتماعی در صحنه‌ی ادبیات شد که تا آن زمان کم‌تر مورد توجه قرار می‌گرفتند. او موضوع آثار ادبی را از درون ذهن و خیال نویسنده به پهنه‌ی وسیع جامعه و مسائل آن کشاند. مکتب رئالیسم به طور رسمی توسط نویسندگان متوسطی چون شانفلوری، مؤزه و دورانتی بنیان نهاده شد. بر خلاف تصور بسیاری، بنیان‌گذاران رئالیسم امروزه از شهرت چندانی برخوردار نیستند. نام رئالیسم و اصول آن برای نخستین بار در سال ۱۸۴۳ توسط شانفلوری مطرح شد. (ر.ک. همان، ۲۷۳) اگر چه بنیان‌گذاران این مکتب نویسندگانی برجسته و بنام نبودند اما می‌توان آن‌ها را عامل اصلی پیش‌رفت و گسترش نهضت ادبی دوران خویش به‌شمار آورد و بدون شک نهضت رئالیستی و شاه‌کارهای متولد شده در این سبک، کمال خود را مرهون آن‌ها است. (ر.ک. همان، ۲۷۵)

رئالیسم برای کشف و بیان واقعیت پا به عرصه‌ی ادبیات گذاشت و واقعیت را جای‌گزین وهم، خیال، رویا و افسانه کرد و منجر به خلق رمان‌هایی تهی از چیزهای غیر واقعی شد و نویسنده‌ی رئالیست نبوغ و نوگرایی خود را به جای خیال‌بافی و خلق کردن، در مشاهده و دقت در جزئیات به کار گرفت. (ر.ک. همان، ۲۷۸) در واقع رئالیسم با در هم شکستن دو جنبه‌ی مهم رمانتیسم که یکی جنبه‌ی درونی و دخالت احساسات نویسنده در تصویر دنیای خارج و دیگری سلطه‌ی تخیل بر واقعیت است به پیروزی رسید و برتری حقیقت بر خیال را اثبات کرد. (ر.ک. همان، ۲۷۰)

با شکل‌گیری مکتب رئالیسم و حاکمیت آن به عنوان جنبش برتر در قرن نوزدهم اصول و ویژگی‌های این مکتب مورد توجه نویسندگان قرار گرفت. این اصول که اساس

تمام آثار رئالیستی است عبارتند از:

۱- کشف و بیان واقعیت. ۲- توجه به محیط اجتماعی و تحلیل اجتماعی. ۳- پرهیز از هرگونه تخیل و الهام درونی. ۴- مشاهده‌ی دقیق و تشریح جزئیات. ۵- توجه به سرزمین‌های واقعی خود و دیگران. ۶- جست‌وجوی آینده. ۷- توجه به تاریخ به عنوان زمینه‌هایی برای آگاهی. ۸- معمولی بودن قهرمان داستان. ۹- توجه به عینیت مانند تماشاگر. ۱۰- بیان روابط علت و معلولی در پدیده‌های اجتماعی.

۲-۳- رئالیسم در ایران:

برای یافتن ریشه‌های رئالیسم در ایران باید به دوران انقلاب مشروطه بازگردیم. شیوه‌ی رئالیسم در اثنای قیام مشروطیت به ادبیات ایران راه یافت. تا قبل از انقلاب مشروطه، جامعه و توجه به وقایع اجتماعی در ادبیات ایران جای‌گاهی نداشت اما در این دوره تحولاتی عظیم در شیوه‌ی فکری و نگرش اجتماعی شاعران و نویسندگان صورت گرفت و ادبیات که تا آن زمان در خدمت اشراف و درباریان بود به هنری برای مردم تبدیل شد. هم‌سو با دگرگونی‌های اجتماعی عصر مشروطه، ادبیات با بازتاب این دگرگونی‌ها پیوند خود را با رئالیسم محکم‌تر کرد.

نارضایتی مردم از اوضاع کشور، آشنایی با افکار و اندیشه‌ی اروپائیان، تأسیس دارالفنون، ورود صنعت چاپ به ایران و انتشار افکار آزادی‌خواهانه در رساله‌ها و روزنامه‌ها زمینه‌های بروز انقلاب مشروطه را در ایران فراهم کرد. (ر.ک. محمدی، ۱۳۷۵، ۳۵) از سوی دیگر شرایط نابسامان اجتماعی و سانسور و خفقان شدید سیاسی این عصر، عده‌ای از نویسندگان را مجبور کرد که برای بیان اعتقادات خویش کشور را ترک کنند. این نویسندگان که خواسته یا ناخواسته به تبعید تن دادند، در آن سوی مرزها ادبیات جدید سیاسی را علیه استبداد حاکم به وجود آوردند. (آجودانی، ۱۳۸۷، ۷۰) افرادی چون ملک‌خان، میرزا آقاخان کرمانی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، شیخ‌احمد روحی، عبدالرحیم طالبوف و بسیاری دیگر از روشن‌فکران و روحانیون مبارز، در خارج از کشور با تمام توان خویش برای مبارزه با استبداد حاکم جنگیدند. (ر.ک. آجودانی، ۱۳۸۲، ۲۵۰) عده‌ای از روشن‌فکران ایرانی به واسطه‌ی آشنایی با جامعه‌ی اروپایی و فرهنگ آن و به‌ویژه آشنایی با فلسفه‌ی ادبیات اروپایی، هم‌گام با تدوین آرا و عقاید سیاسی انقلاب، به تدریج امکان ورود نظریه‌های جدید در ادبیات را فراهم آوردند. (ر.ک. آجودانی، ۱۳۸۷، ۸۶) ویکتور

هوگو در مورد تأثیر انقلاب‌ها در ادبیات می‌گوید: «قاطع‌ترین نتیجه‌ی مستقیم یک انقلاب سیاسی، یک انقلاب ادبی است.» (محمدی، ۱۳۷۵، ۳۵) این انقلاب ادبی در ایران در اثر انعکاس مشروطه در فرهنگ و ادب کشور به وقوع پیوست و باعث پیوستن گروهی از شعرا و نویسندگان به آزادی‌خواهان شد. هم‌گام با نخستین حرکت‌های مشروطه‌خواهانه، برخی شاعران، آشکارا و با سلاح قلم پا به میدان نهادند و اشعار رئالیستی در این دوره به منصفی ظهور رسید. محمود فتوحی در مورد شعر رئالیستی ایران می‌نویسد: «شعر دوره‌ی مشروطه با عقب‌نشینی کردن از شیوه‌ی استعاری و سمبولیک و گرایش به سمت عقلانیت، نقادانه در پیوند ادبیات با واقعیت سهیم شد و به نهضت رئالیستی پیوست.» (فتوحی، ۲۰۰۶، ۱) به طور کلی می‌توان گفت شاعران در انقلاب‌های بزرگ جهان نقشی سازنده و مؤثر داشته‌اند. هر چند آن‌ها جامعه‌شناس، تحلیل‌گر و آگاه به علوم اجتماعی نبوده‌اند اما چنان توصیف و تحلیلی از جامعه‌ی عصر خویش و تحولات آن در آثارشان پدیدار می‌شود که تصویری بسیار دقیق و رسا از جامعه را به خواننده عرضه می‌کند. حتی می‌توان گفت، گاهی شاعران و نویسندگان در تصویر کردن جامعه بسیار قوی‌تر از تاریخ‌نگاران عمل می‌کنند. (ر.ک. خرابی، ۱۳۸۰، ۱۲) در این نوشته‌ی کوتاه می‌کوشیم به تبلور برخی از اصول مکتب رئالیسم در شعر ایرج میرزا اشاره کنیم.

۲-۴- ایرج میرزا (۱۲۵۲-۱۳۰۴ ه.ش):

ایرج میرزا شاه‌زاده‌ی قاجاری است که به سال ۱۲۵۲ ه.ش در تبریز به دنیا آمد. ایرج در دارالفنون تبریز به فراگیری زبان فرانسه اهتمام ورزید. علاوه بر فرانسه با زبان روسی نیز آشنایی داشت و ترکی را خوب می‌دانست و ضمن تحصیل ادبیات فارسی و عربی، منطق و بیان را نیز آموخت. (ر.ک. آژند، ۱۳۸۵، ۱۱۹) در تب و تاب انقلاب مشروطه زندگی درباری را رها کرد و به خدمت دولت درآمد. سال‌هایی را در تهران و کرمان‌شاه و سنج و چند شهر دیگر به مأموریت اداری پرداخت. (ر.ک. سپانلو، ۱۳۷۶، ۸) مدت ۵ سال معاونت پیش‌کاری مالی خراسان را عهده‌دار بود. بارورترین دوره‌ی فعالیت ادبی او مقارن با سال‌هایی است که در خراسان گذرانده است. در این دوره به سبب گستردگی جنبش‌های آزادی‌خواهی در سراسر کشور اشعار او رنگ اجتماعی به خود می‌گیرد و در آن‌ها اظهار نظرهایی در مورد حوادث روز می‌توان یافت. (ر.ک. محمدی، ۱۳۷۵، ۱۸۲)

زبان شعر ایرج زبانی شگفت‌آور و به راستی ممتنع است و شعر او از نظر زبان نه تنها در

میان هم‌عصرانش بی‌نظیر است بلکه از روزگار سعدی تا کنون این حد از سلاست در زبان هیچ ادیب و شاعری دیده نشده است. (ر.ک. زرقانی، ۱۳۸۴، ۹۸) شفیعی کدکنی در مورد شعر او می‌نویسد: «هیچ شاعری در طول هفت قرن گذشته به اندازه‌ی او به زبان معیار و ساحت هم‌زمانی زبان فارسی عصر خود نرسیده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰، ۳۶۸) اشعار او به دو بخش هزلی - طنزی و کودکانه تقسیم می‌شود و به راستی او در هر دو بخش به خوبی می‌درخشد. در اشعار هزلی با چهره‌ای عامی و بسیار زیرک ظاهر می‌شود اما در شعرهای کودکانه‌اش مردی فرهیخته و معلمی دوست‌داشتنی را می‌بینیم که می‌تواند با زمزمه‌های محبت‌آمیز مکتب‌ها را با صدای‌های وهوی کودکان پر کند. (ر.ک. زرقانی، ۱۳۸۴، ۹۸) او جامعه را با نوعی بدبینی می‌نگرد و توده‌های مردم در نظرش افرادی هستند که نه آزادی می‌شناسند و نه قانون. با چنین نگرشی آن‌ها را سزاوار هیچ‌گونه جان‌فشانی و فداکاری نمی‌داند زیرا یک شاهزاده‌ی قاجاری است که در دوره‌ی زوال خاندان خود چشم به جهان می‌گشاید. با همه‌ی دل‌بستگی به سرنوشت خاندان قاجار نشانه‌های سقوط آن را به خوبی درک می‌کند. جنبش مشروطیت نیز سلسله‌ی قاجار را بیش از پیش به لبه‌ی پرت‌گاه نزدیک می‌کند. از بین رفتن این سلسله یعنی سقوط و اضمحلال شوکت اشرافیت او و انعکاس این وضعیت بحرانی، یأس، تردید و گرایش به نیهیلیسم را به دنبال دارد و او را به کناره‌گیری از مهم‌ترین حادثه‌ی روزگارش وامی‌دارد. (ر.ک. صدری‌نیا، ۱۳۷۷، ۲۹-۳۰) و به گفته‌ی آراین‌پور: «ندای اعتراض سیاسی او تا حد درک ضرورت انقلاب و تحول، بلند و رسا نیست.» (آراین‌پور، ۱۳۸۷، ج ۲، ۴۱۴)

۲-۵- رئالیسم در شعر ایرج میرزا:

ایرج میرزا، نام و آوازه‌اش را مرهون دورانی است که شعر خود را در جهت خدمت به اجتماع به کار می‌گیرد. او که در سفر به اروپا با مظاهر تمدن غرب آشنا شده است و ایران را در حال دگرگونی و تحولات مشروطه‌خواهی می‌بیند در شعرش به انتقاد از اجتماع و خرده‌گیری از زشتی‌های جامعه و آداب و رسوم خرافی و غیر معقول می‌پردازد. او با زبانی شیوا و طنزی تند که در بسیاری از موارد با هزل‌های کوبنده هم‌راه است شعر خود را با جامعه هم‌راه می‌سازد. در صحنه‌ی پیکارهای اجتماعی هیچ‌یک از خرافات و تعصب‌های کورکورانه‌ی بی‌اساس از نگاه تیزبینش دور نمی‌ماند و با قلم برنده‌ی خود بر آن‌ها می‌تازد. در ادامه به یافته‌های این پژوهش درباره‌ی ظهور اصول رئالیسم در شعر وی می‌پردازیم.

۲-۵-۱- کشف و بیان واقعیت:

تحولات عصر مشروطه و دگرگونی افکار عمومی در حرکت از جامعه‌ای که سلطنت در آن ودیعه‌ای الهی بود به سمت اجتماعی مشروطه‌خواه و قانون‌محور، مردم را بر این باور رساند که باید در اداره‌ی مملکت خود سهمیم باشند و در این میان اهل قلم با پرداختن به واقعیت‌های جامعه‌ی انقلابی و اجتماع روبه تحول، کوشیدند سهمی در پیش‌برد جامعه به سمت عدالت و آزادی داشته باشند. ایرج نیز با نشان دادن حقایق تلخ و گاه دردآور اجتماعی در این مسیر گام برمی‌دارد. واقعیت‌های زشت و ناپسند رایج بین مردم نادان آن دوره را مورد توجه قرار می‌دهد. فساد اخلاقی و هم‌جنس‌گرایی در بین مردان فاسد از جمله این واقعیت‌ها است که مورد نکوهش او قرار می‌گیرد و در انتقاد از آن می‌نویسد:

چرا این رسم جز در ملک ما نیست وگر باشد بدین‌سان بر ملا نیست

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳، ۷۸)

فساد مالی حاکم بر دولت‌مردان از دیگر واقعیت‌هایی است که مورد توجه او قرار می‌گیرد و در این رابطه می‌سراید:

چه کنم مرکزبان رشوه‌خوردند همگی کاسه‌بر و کیسه‌برند

(همان، ۱۲۲)

در انتقاد از قوام‌السلطنه که رئیس‌الوزرای وقت است آشکارا او را فردی بی‌کفایت، کلاش و رشوه‌خوار معرفی می‌کند که وطن را بر باد خواهد داد و خیانت و فریب این مرد به اندازه‌ای است که اگر اختیار جهانی به دست او باشد تمام جهان را نیز نابود خواهد کرد.

این رئیس‌الوزرا قابل فراشی نیست لایق آن که تودل بسته‌ی او باشی نیست

همتش جز پی‌اخادی و کلاشی نیست در بساطش به جزاز مرتشی وراشی نیست

گر جهان را بسپاریش جهان را بخورد وروطن لقمه‌ی نانی شود آن را بخورد

(همان، ۲۱۴)

ایران از نعمت داشتن مردان کارآمد و با درایت که در خطرها به نجات کشور کمر همت می‌بندند و میهن را از ورطه‌ی نابودی می‌رهانند، محروم است و حتی یک نفر که مرد کار باشد در آن نمی‌توان یافت.

نیست کس کاین مملکت را از خطر بخشد نجات

قرن‌ها باید که تا یک مرد کار آید پدید

(همان، ۶۸)

۲-۵-۲- پرهیز از تخیل و الهام درونی:

ایرج در هر دو دوره‌ی شاعری خود؛ چه آن زمان که شاعری درباری و مدیحه‌سرا بود و اشعار مدحی می‌سرود و چه هنگامی که شعرش را در خدمت مردم و جامعه به کار بست، از الهام‌های درونی و تخیل دور و دراز شاعرانه فاصله‌ای بسیار دارد. موضوعات اشعار او همواره در دنیای بیرون و به طور عینی قابل مشاهده است و دیوانش مملو از تخیل‌گریزی و واقعیت‌نگاری است. او در پرهیز از تخیل و توجه به معانی عینی تا جائی پیش می‌رود که در شعرش معنا بر لفظ غالب می‌شود و گاهی لغزش‌هایی در کلامش نمایان می‌گردد. دیوان او سراسر تخیل‌گریزی است که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

در جوانی از سوی امیرنظام ملقب به فخرالشعرایی می‌شود. اما در قصیده‌ای ضمن مدح امیرنظام این لقب را عار می‌شمرد و می‌گوید چنین لقبی همان‌گونه که نبودنش چیزی از ارزش من نمی‌کاهد وجودش نیز بر بها و ارزش من نمی‌افزاید و از امیر می‌خواهد وی را در سلک ادیبان لقبی دهد.

صدراالوزرای و امیرالامرای
فخری نکنم نیز به فخرالشعرایی
ممدوح چو تو باشی، ممدوح‌ستایی
نزی لقبی کاست ز من بوی و بهایی
در سلک ادیبان لقبم لطف نمایی
فضل و هنری باید و ذوقی و ذکایی
(همان، ۵۹)

صدرا و وزیرا و بلند اختر امیرا!
چونان که نکردستم از بی‌لقبی عار
خود عار بود، لیکن فخر است و مباهات
نزی با لقبی بوی و بهایم بفرودی
از شاعری و شعر بری باشم و خواهم
از تربیتت هست به من، گر به ادیبان

پس از مرگ خانم دره‌المعالی در شعری از او یاد می‌کند و همت بلندش را در راه تعلیم و تربیت دختران ایرانی می‌ستاید. بر بلندای همتی که بدون استمدادطلبی از مردم، دو مدرسه‌ی دخترانه بنا کرده است افتخار می‌کند و می‌گوید این روزگار دیگر گوهری چون او را که با دیگر زنان هم‌عصر خویش غیر قابل قیاس است، نخواهد یافت.

نثار مقبره‌ی دره‌المعالی را
چه عذرآورم ای دوست‌دست‌خالی‌را
مشقت بدنی، زحمت خیالی‌را
بدون آن که کشی منت اهالی‌را

ز دُرچ دیده در آورده‌ام لآلی‌را
اگر نه دیده به من هم‌رهی کند امروز
تویی که در ره تعلیم سهل بشمردی
دو باب مدرسه‌ی دختران بنا کردی

تورا به سایر زن‌ها قیاس نتوان کرد
به جای زر که خرد کاسه‌ی سفالی را؟
(همان، ۵)

در شعری که به مناسبت مرگ پدر دوست خود می‌نویسد، برای تسکین او به مسأله‌ی مرگ توجه می‌کند و آن را دامی در راه زندگی همه‌ی انسان‌ها می‌داند که از رسیدن به آن ناگیرند.

سخت است اگر چه مرگ پدر بر پسر همی
هان ای پسر! مخور غم از این بیش تر همی
در روزگار هر پسری بی‌پدر شود
تنها تو نیستی که شدی بی‌پدر همی
بر هرکه بنگری به همین درد مبتلاست
بی‌داغ نیست لاله‌ی باغ بشر همی
باری عزیز من همه خواهیم مرد و رفت
زاری مکن که هیچ ندارد ثمر همی
یک مرده سر ز خاک نمی‌آورد برون
صد سال اگر تو خاک بریزی به سر همی
(همان، ۵۶-۵۷)

جنگ جهانی همواره مورد توجه شاعران و نویسندگان آن دوران قرار گرفته است. او نیز به این واقعه‌ی محنت‌بار جهانی توجه می‌کند و در آستانه‌ی این جنگ احوال ایران را این‌گونه شرح می‌دهد:

انگلیس از دل دریا برخاست
پای بگذاشت به میدان و غا
گاری لیره ز آلمان آمد
جنبش افتاد در احزاب غیور
اهل ری عرض شهادت کردند
لیک از ترس که محصور شوند
لاجرم روی نهادند به قم
آتشی از سر دنیا برخاست
حافظ صلح جهان، آمریکا
به تن مردم ری جان آمد
آب داخل شد در لانه‌ی مور
چه بگویم که قیامت کردند
بود لازم که ز ری دور شوند
یک یک و ده ده و صد صد مردم
(همان، ۱۲۵)

در اواخر عمر بعد از سی سال زحمت کشیدن، با خرج و مخارج زیاد به تهی‌دستی گرفتار می‌شود و در اندیشه و تشویش این روزها چنین می‌سراید:

یک طرف پیری و ضعف بصرم	یک طرف خرج فرنگ پسرم
دائم افکنده یکی خوان دارم	زائر و شاعر و مهمان دارم
هر چه آمد به کفم گم کردم	صرف آسایش مردم کردم
بعد سی سال قلم فرسایی	نوکری، کیسه‌بری، ملایی
گرد سرداری سلطان رفتن	بله قربان، بله قربان گفتن
باز هم کیسه‌ام از زر خالی‌ست	کیسه‌ام خالی و همت عالی‌ست

(همان، ۱۲۱)

ملک‌الشعراى بهار با فاش کردن موضوعی خاطر ایرج را آزاده می‌کند. او در شکوه‌ای دوستانه به این موضوع می‌پردازد و ملک را به سبب افشا نمودن راز رفقا سرزنش می‌کند.

ملک! با تو دگر دوستی ما نشود	بعد اگر شده شده است اما حالا نشود
بنشسته‌است غباری ز تو در خاطر من	که بدین زودی از خاطر من پان شود
دل‌م از طیبیت پر ریبیت تو سخت گرفت	تا شکایت نکنم از تو، دل‌م وان شود
گر چه در دولت مشروطه زبان آزاد است	لیک راز رفقا باید افشا نشود
غزلی گفتم و کلک تو مرا رسوا کرد	گر چه هرگز هنری مردم رسوا نشود
سر من فاش نمودی تو و تقصیر تو نیست	شاعری، شاعر از این خوب تر اصلا نشود

(همان، ۱۶)

۲-۵-۳- توجه به مسائل اجتماعی:

محبوب در مورد دیدگاه اجتماعی ایرج معتقد است: وی به عنوان یک مبلغ انقلابی و مصلح اجتماعی از مطالعه و اطلاعات کافی برخوردار نبوده و در شناخت ریشه‌ی دردها و تیره‌روزی‌های مردم به بی‌راهه رفته و نتوانسته دسیسه‌های بیگانگان را تشخیص دهد و هرگز به توسعه‌ی اقتصادی و استقلال همه جانبه‌ی کشور نیندیشیده است. (ر.ک. محبوب، ۱۳۸۷، ۵۳-۵۴) اما نباید فراموش کنیم که او علی‌رغم طبقه‌ی اجتماعی و تربیت اشرافی که داشته، بیش از حد انتظار در مسیر اصلاح جامعه و انتقاد از اوضاع مردم و اجتماع قلم‌فرسایی کرده که این مهم، حاصل آزاداندیشی او است. او منتقدی اجتماعی نیست اما شاه‌زاده‌ای است که درست مانند یک منتقد جامعه را می‌کاود مشکلات جامعه را

شناسایی می‌کند و در جهت رفع آن‌ها کوشش خود را، هر چند بی‌حاصل، به کار می‌بندد. در این بخش مسائل اجتماعی مطرح شده در شعر او را بررسی می‌کنیم.

۲-۵-۳-۱- انتقاد از حاکمان و دولت‌مردان:

قلم انتقادی او هیچ یک از دولت‌مردان را بی‌نصیب نمی‌گذارد و از پایین‌ترین رده‌ها در سپاه تا بالاترین مقام کشور را به نقد می‌کشد. در جامعه‌ی ایران افرادی که دارای مقام و منصبی هستند تنها به جیب خود می‌اندیشند و کارهای کشور بهانه‌ای است تا عده‌ای بار خود را از مال ملت ببندند، شاید به این دلیل که باری از دوش آن‌ها بردارند!!! در اعتراض به این وضعیت است که ایرج خود را بی‌کاره می‌خواند و دولت‌مردان را همواره در اندیشه‌ی کار! و این‌گونه می‌سراید:

ردیف آن را فی‌الغور لفظ بار کنند بر آن سرند که تا بار خویش بار کنند به یک کرشمه‌همی کار صدسوار کنند که چه جفت و کلک سوار کنند چه خوش بود که نشینند و فکر کار کنند همه به ایرج بی‌کاره واگذار کنند (ایرج میرزا، ۱۳۵۳، ۱۸۲)	ندانم از چه هر جا که لفظ کار آید برای آن که چو کاری به دستشان افتاد پیاده‌های سپاهی به شهرها هر یک برای بردن اسب و درشکه‌ی مردم بیابین به جای آن که نشینند و حرف شعر زنند سخن‌سرایی را در دولت ذکاءالملک
---	---

از مردان سیاست به شدت انتقاد می‌کند و آن‌ها را افرادی حقه‌باز می‌داند که برای منافع شخصی خویش تغییر هویت می‌دهند و مشروطه یا استبداد در دست آن‌ها تنها ابزاری برای رسیدن به هدف‌های شومشان است.

نه مانند من و تو پاک‌بازند به هر جا هر چه پلش افتاد آنند گهی مشروطه گاهی مستبدند (همان، ۹۳)	سیاست‌پیشه مردم حيله‌سازند تماماً حقه‌باز و شارلاتانند به هر تغییر شکلی مستعدند
--	---

علاوه بر کارگزاران دولت و سیاست‌مداران، وزیران را نیز زیر ذره‌بین خرده‌گیری می‌نگرد و آن‌ها را به سبب این‌که پس از رسیدن به مقام وزارت از مردم کناره می‌گیرند و به کار آن‌ها رسیدگی نمی‌کنند به باد انتقاد می‌گیرد و می‌نویسد:

وزرا از چه دیده می‌نشوند راستی مردمان دیدنی‌اند

نی غلط گفتم این معیدی‌ها دیدنی نه، همان شنیدنی‌اند
تا وزیرند از کسان ببرند الحق این ناکسان بریدنی‌اند
(همان، ۱۸۴)

پس از وزیران نوبت رئیس‌الوزرای وقت است که باید با افشاگری ایرج، کوس رسوایی‌اش
به صدا در آید. برای نشان دادن خیانت و بی‌کفایتی قوام‌السلطنه صحبت‌های محرمانه‌ی او
با یکی از پیش‌کاران داخلی را فاش می‌کند و از زبان قوام چنین می‌نویسد:

این وطن مایه‌ی ننگ است پی دخلت باش
هر چه گویند جفنگ است، پی دخلت باش
پای این قافله لنگ است پی دخلت باش
شهر ما شهر فرنگ است، پی دخلت باش
(همان، ۲۱۴)

اما کار او با نقد رئیس‌الوزرا خاتمه نمی‌یابد. هرچند خود از خاندان قاجار است اما
آن‌گاه که به دردهای مردم و مشکلات کشور نظر می‌افکند ظلم شاه نیز از چشم او پنهان
نمی‌ماند و صادقانه شاه ظالم را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

نه از مار و نه از کژدم، نه زین پیمان‌شکن مردم
از آن شاهنشاه بی‌دین خلق آزار می‌ترسم
(همان، ۷۰)

در جایی دیگر در انتقاد از احمد شاه او را شاهی احمق و نادان می‌خواند که مملکت
را رها کرده و در هتل‌های اروپا مشغول خوش‌گذرانی است و معتقد است کشور به شاهی
زیرک و هوش‌یار نیازمند است و باید به فکر پادشاهی شایسته بود.

فکر شاه فطنی باید کرد شاه ما گنده و گول و خرف است
تخت و تاج و همه را ول کرده در هتل‌های اروپا معتکف است
نشود منصرف از سیر فرنگ این همان احمد لاینصرف است
(همان، ۱۶۸)

هم‌چنین در انتقاد از شاه او را دزدی می‌داند که اموال مملکت و خزانه را غارت کرده
است. آشکار است که هرکس چیزی از اموال مردم بدزدد تحت تعقیب قرار می‌گیرد و
دست‌گیر می‌شود اما صد افسوس که کسی را یارای دست‌گیر کردن شاه نیست و مملکتی

که شاه آن دزد باشد (با ایهامی زیبا و زیرکانه در شعر زیر) از پای‌بست ویران است.
هر کس ز خزانه برد چیزی گفتند: مبر که این گناه است
تعقیب نموده و گرفتند دزد نگرفته پادشاه است
(همان، ۱۶۹)

از اوضاع نابسامان کشور انتقاد می‌کند، او نیز حاکمیت دوباره‌ی استبداد را در جامعه‌ی به ظاهر دموکراسی و مشروطه درمی‌یابد و از آن ناخرسند است. بی‌پروا حقایق را به تصویر می‌کشد و پرده از چهره‌ی پلید رئیس‌الوزرا برمی‌دارد.

که گمان داشت که این شور به پا خواهد شد
هر چه دزد است ز نظمیه رها خواهد شد
دور ظلمت بدل از دور ضیا خواهد شد
دزد کت‌بسته، رئیس‌الوزرا خواهد شد
مملکت باز همان آش و همان کاسه شود
لعل ما سنگ شود لؤلؤ ما ماسه شود
(همان، ۲۱۳)

۲-۵-۳-۲- انتقاد از نابسامانی‌های جامعه:

شکایت او از جامعه‌ای است که در آن افراد دارای شغل و مقام دولتی از هر فرصتی برای سوء استفاده و چپاول مردم بهره می‌جویند. سازندگان آرام‌گاه فردوسی را به عنوان نمونه‌ای برای اثبات این مدعا مورد توجه قرار می‌دهد و می‌گوید:

یک وجب ساخته آخر نشود قبر حکیم
شاید از خود دو سه پارک دگر آباد کنند
مبلغی پول بگیرند به این اسم از خلق
بعد خرج پسر و دختر و داماد کنند
بس که مال همه خوردند به این عنوانات
"ف" که گفتند همه فکر فرح‌زاد کنند
(همان، ۱۸۱)

شعری خطاب به احمدشاه می‌نویسد و توجه او را به اوضاع داخلی کشور جلب می‌کند و از شاه تقاضا می‌کند برای تبریز حاکمی عادل برگزیند و فتنه‌های پلیس و قزاق‌ها را که

دست‌نشانده‌ی بیگانگان هستند دفع کند. هم‌چنین از مسئله‌ی گرانی و کمبود نان انتقاد می‌کند و شاه را به سروسامان دادن به امور و اندیشیدن به قشر ضعیف و بی‌بضاعت جامعه فرا می‌خواند.

خسروا! گرچه فراموشی در طبع تو نیست
این سخن‌های دل‌آویز فراموش مکن
نصب یک حاکم عادل را با سرعت تام
به نگه‌داری تبریز فراموش مکن
حالت فارس که گردیده ز تأسیس پلیس
آتش فتنه در آن تیز فراموش مکن
امر قزاق که چون امر پلیس است و بود
عاقبت مفسدت‌آمیز فراموش مکن
اسم این هر دو برافکن ز جنوب و ز شمال
ز آخر کار بپرهیز فراموش مکن
کار نان را که بود فرض و سزد لازم‌تر
از همه کار و همه چیز فراموش مکن
نالهی بیوه‌زنان را پی نان یاد آور
آه پیران سحرخیز فراموش مکن
دفع این جمع که بر رشوه‌خوری مشغولند
هر یکی در سر هر میز فراموش مکن
(همان، ۱۹۵)

هنگامی که می‌بیند حاکمان در حالی که از مشروطه بهره‌ها برده‌اند و کیسه‌ها دوخته و پول‌ها به جیب زده‌اند، باز هم ظلم و تعدی پیشه می‌کنند و چهره‌ی مشروطه را از استبداد کریه‌تر جلوه می‌دهند، با خشم بسیار بر چنین دولت‌مردانی می‌تازد و با استفاده از دشنام‌های تند، خشم خود را نسبت به آن‌ها نشان می‌دهد.

این قرمساق ز مشروطه چنین آدم شد
جای آن است که رحمت به ستبداد کنند
همه در باطن شمرند و به ظاهر در زهد

د عوی هم سری سید سجاد کنند

(همان، ۱۸۲)

در انتقاد از جامعه‌ی دون‌پرور به عارف نصیحت می‌کند که برای نیک‌بختی و موفقیت باید به تملق متوسل شوی؛ وزیران را دعا و ثنا گویی و وکیلان را بستایی و عیب هیچ یک از آن‌ها را نبینی.

به صدق از نیست ممکن، با ریا کن
که در این فصل پیدا می‌شود ماست
که سالم‌تر غذا نان و پنیر است
ز عرش افتاده پابند زمینند
گناه است از کنی بر مرغشان کیش
ز رشوت از کسی چیزی نگیرند
به هیچ اسم دگر چیزی نگیرند!
(همان، ۹۶-۹۵)

سر منبر وزیران را دعا کن
بگو از همت این هیأت ماست
ز سعی و فکر آن دانا وزیر است
وکیلان را بگو روح الامینند
مقدس‌زاده‌اند از مادر خویش
یقیناً گر ز بی چیزی بمیرند
به جز شهریه مقصودی ندارند

۲-۵-۳- توجه به مسائل زنان:

ایرج که به اروپا سفر کرده و کشورهای پیش‌رفته‌ی غربی را از نزدیک دیده است در مقایسه‌ی جامعه‌ی ایران با دیگر کشورها، خواستار آزادی زنان در جامعه و مشارکت آن‌ها در فعالیت‌های اجتماعی است.

در این محنت‌سرا سربار مرد است
در این جا مرد باید جان کند فرد
(همان، ۸۴)

در اقطار دگر زن یار مرد است
به هر جا زن بود هم‌پیشه با مرد

فرهنگ بسته و پایین جامعه در آن روزگار، جوانان را مجبور می‌کرد بدون دیدن روی دختران، آن‌ها را به هم‌سری برگزینند. او از این بی‌فرهنگی انتقاد می‌کند.

نعوذ بالله اگر جلوه بی‌نقاب کند
هر آن که حل کند آن‌را به من ثواب کند
که جفت خود را نادیده انتخاب کند
(همان، ۱۴-۱۳)

نقاب دارد و دل را به جلوه آب کند
کس این معما پرسید و من ندانستم
به غیر ملت ایران کدام جانور است

در جای دیگر آزادی زنان را به عنوان افرادی که در جامعه حق زندگی دارند خواستار

است. در این راستا می‌گوید آن‌چه زن را از بدی‌ها حفظ می‌کند عصمت و عفت است و حجاب افراطی و روبنده بدون عفت هیچ تأثیری ندارد.

نه تنها طرفدار آزادی زنان در جامعه است بلکه علم و دانش را برای آن‌ها ضروری می‌داند و می‌گوید اگر جان زن‌ها به نور بینش روشن شود، هیچ‌گاه عصمت خویش را از دست نمی‌دهند و از میان انبوه فسادها و زشتی‌ها پاک بیرون خواهند آمد.

چو زن تعلیم دید و دانش آموخت	رواق جان به نور بینش افروخت
به هیچ افسون ز عصمت برنگردد	به دریا گر بیفتد تر نگرود
چو خور بر عالمی پرتو فشاند	ولی خود از تعرض دور ماند

(همان، ۸۳)

۲-۵-۳-۴- مبارزه با جهل و خرافات و توجه به علم و دانش:

ایرج با خرافات رایج در جامعه که ریشه در جهل و نادانی مردم دارد، مخالف است و آن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهد. درویشان را به سبب کارهای سفیهانه و غیر معقول شماتت می‌کند و در نکوهش آن‌ها چنین می‌سراید:

کیست آن بی‌شعور درویشی	که همیشه به لب بود خاموش
نه کند هیچ گفت‌وگو با کس	نه به حرف کسی نماید گوش
کارهایی کند سفیهانه	خارق عادت و مخالف هوش
مثلاً در هوای گرم تموز	خرقه‌ی پشم افکند بر دوش
لیک در عین سورت سرما	تن برهنه نماید از تن‌پوش

(همان، ۱۹۱)

برداشت‌های نادرست مردم از دین و ورود خرافات در جامعه به اسم مذهب و عزاداری را به شدت مورد نکوهش قرار می‌دهد و در انتقاد از قمه‌زنی می‌نویسد:

بشنو که لطیفه‌ی قشنگی‌ست	این است حقیقت اصل معنی‌ش
در دسته‌ی شاحسین بنگر	کان ترک کفن فکنده در پیش
خواهد که کُشد سنان و خولی	کوبد قمه را به کله‌ی خویش
کوبیدن اشقیا از این به؟!؟	دانایی و معرفت از این بیش؟!؟

(همان، ۱۹۱)

او که خود از طریق کسب دانش و کمال به جایی رسیده است و مقام ادبی خود را در

بین اهل فضل مرهون علم و دانش است، با علاقه‌ی فراوان از علم‌آموزی و کسب دانش طرف‌داری می‌کند و در قصیده‌ای خطاب به پسرش در مورد لزوم دانش چنین می‌نویسد:

کوش کز علم به خود تکیه‌گهی ساز کنی
چون ببندد حُسن از خدمت تو ساز سفر

دانش و حسن به هم نور علی نور بود
وه از آن صاحب حسنی که بود دانش‌ور

علم اگر خواهی با مردم عالم بنشین
گلِ چو گلِ گردد خوش‌بو چو به گل شد هم‌بر
(همان، ۲۲-۲۱)

۲-۵-۳-۵- فقر و اختلاف طبقاتی:

فقر و تنگ‌دستی از واقعیت‌های انکارناشدنی در جامعه‌ی ایران عصر مشروطه است. اکثریت مردم با حداقل امکانات در رنج و سختی، روزگار خود را سپری می‌کنند و آن‌چه مسلم است، شاعران نمی‌توانند از کنار این درد بزرگ که در قلب جامعه رخنه کرده است بی‌تفاوت بگذرند. ایرج نیز به عنوان شاعری اجتماعی به این موضوع می‌پردازد. از نظر او افراد در چنین جامعه‌ای درک درستی از قانون و سیاست ندارند و تنها هدف آن‌ها از قانون‌خواهی، رسیدن به "نون" و نوا است. طبیعی است که در جامعه‌ی فقیر اولین و مهم‌ترین هدف افراد برآوردن نیازهای اولیه زندگی است. او تأکید می‌کند که اگر در جامعه افراد تهی‌دست در سیاست مداخله می‌کنند، به طمع رسیدن به پست و مقام است.

تهی‌دستان گرفتار معاشند
از آن گویند گاهی لفظ قانون
اگر داخل شوند اندر سیاست
تجارت نیست، صنعت نیست، ره نیست
برای شام شب اندر تلاشند
که حرف آخر قانون بود نون
برای شغل و کار است و ریاست
امیدی جز به سردار سپه نیست
(همان، ۹۴)

درد او از این است که در جامعه‌ی ایران رعیت در فقر و تنگ‌دستی به سر می‌برند و زیر یوغ ظلم و ستم مالک در رنج و عذاب هستند و در برابر صاحب ملک، خود را هیچ می‌انگارند.

رعایا جملگی بیچارگانند
که از فقر و فنا آوارگانند

ز ظلم مالک بی‌دین هلاکند
به زیر پای صاحب‌ملک خاکند
(همان، ۹۴)

حتی در شعرهای خصوصی و شخصی نیز به مسائل اجتماعی توجه دارد. در شعری که جهت شکایت از بهار می‌نویسد، به طور پوشیده به جامعه‌ی پر از فقر و فلاکت ایران تعریض می‌زند و درباره‌ی جامعه‌ای که همیشه مشکل نان دارد چنین می‌سراید:

رفت مطلب ز میان صحبت ما از نان بود
غیر از این صحبت در مملکت ما نشود
نان نمی‌گویم خوب است ولی بد هم نیست
همه خواهیم که به‌تر شود اما نشود
(همان، ۱۶)

۲-۵-۳-۶- انتقاد از ریاکاران:

در تعریض به دین‌داران دروغین و ریاکاران، آن‌ها را آن‌قدر پای‌بند به مستحبات دین می‌داند که حتی کوچک‌ترین امور مستحب را مانند حنا بستن بر محاسن نیز ترک نمی‌کنند و حال آن‌که این‌گروه شریک در مال یتیمان هستند و خوردن مال ایتم لطفی است که آن‌ها در حق کودکان یتیم روا می‌دارند!

شد برون حضرت شیخ‌الاسلام
ریش را بسته حنا از حمام
شرکت خود را در مال یتیم
شفقتی داند بر حال یتیم
(همان، ۱۵۰)

انتقاد او از زاهدان ظاهرپرست و دین‌داران ریاکار است که دین را به عنوان ابزاری برای فریب مردم به کار می‌بندند.

نعوذ بالله از آن قطره‌های دیده‌ی شیخ
چه خانه‌ها که از این آب کم خراب کنند
شنیده‌ام که به دریای هند جانوری است
که کسب روزی با چشم اشک‌یاب کند
به ساحل آید و بی‌حس به روی خاک افتد
دو دیده خیره به رخ‌سار آفتاب کند
شود ز تابش خور چشم او پر از قی و اشک

برای جلب مگس دیده پر لعاب کند
چو گشت کاسه‌ی چشمش پر از ذباب و هوام
به هم نهد مژه و سر به زیر آب کند
به آب دیده‌ی سوزنده‌تر ز آتش تیز
تن ذباب و دل پشه را کباب کند
چو اشک این حیوان است اشک دیده‌ی شیخ
مرو که صید تو چون پشه و ذباب کند
(همان، ۱۷۹)

۲-۵-۳-۷-وطن:

او در نگاه به وطن به جنبه‌ی قومی و نژادی آن توجه ندارد. بر خلاف دیگر شاعران عصر خویش به گذشته‌ی کشور تفاخر نمی‌کند و حاضر به جان‌فشانی در راه میهن نیست. اشعار او در مورد وطن دیدگاه‌های مختلفی از این موضوع را نشان می‌دهند که به آن‌ها می‌پردازیم.

در شعری ریشه‌ی تمام آشوب‌ها و فتنه‌های جهانی و اجتماعی را در اعتقاد به دین و وطن جست‌جو می‌کند و تمام جهان را وطنی واحد برای همه‌ی انسان‌ها می‌داند که حاکی از گرایش وی به اندیشه‌ی جهان‌وطنی است. اما صدری‌نیا در مورد این شعر می‌گوید: «این شعر بیش از آن که از منشأ آرمان‌های جهان‌وطنی نشأت گرفته باشد، از بی‌آرمانی شاعر سرچشمه می‌گیرد.» (صدری‌نیا، ۱۳۷۷، ۳۳) و معتقد است او شاعری آرمان‌خواه نیست.

فتنه‌ها در سر دین و وطن است	این دو لفظ است که اصل فتن است
صحبت دین و وطن یعنی چه؟	دین تو موطن من یعنی چه؟
همه عالم همه کس را وطن است	همه جا موطن هر مرد و زن است
چیست در کله‌ی تو این دو خیال	که کند خون مرا بر تو حلال

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳، ۱۲۷)

اما شعری که در رثای کلنل‌پسیان می‌سراید حاکی از تأثر بسیار او از مرگ مردی است که وطن‌پرستی حقیقی بوده است. در واقع احساس اندوه و تأثر او برای کشورش است که مبارزی آزادی‌خواه و میهن‌دوست را از دست داده است. صدری‌نیا این شعر را تنها شعر وطن‌پرستانه‌ی او می‌داند که از خلال آن آرزوهای میهنی شاعر و دل‌بستگی‌اش

به آرمان‌های آزادی‌خواهانه آشکار می‌گردد. (ر.ک. صدری‌نیا، ۱۳۷۷، ۳۴)

دل‌م برای تو ای دوست‌دار ایران! سوخت

که چون تو شیر نری را در این‌کنام کنند

به چشم مردم این مملکت نباشد آب

و گرنه گریه برایت علی‌الدوام کنند

مخالفین تو سرمست باده‌ی گل‌رنگ

موافقین تو خون جگر به کام کنند

(ایرج میرزا، ۱۳۷۷، ۱۸۲-۱۸۳)

در حقیقت آن‌چه از این شعر به گوش می‌رسد، صدای طپش‌های قلب شاعری وطن‌دوست است که آرمان‌های وطن را نقش بر آب می‌بیند و از مرگ آزادی و عدالت ناله سر می‌دهد. او مطمئن است که بعد از "کلنل" از آزادی تنها نامی و از عدالت نشانی باقی خواهد ماند و آرمان‌های همه‌ی وطن‌خواهان بر باد خواهد رفت و پس از آن عزت و وطن به رؤیا و خیال تبدیل خواهد شد.

بیا ببین که چه بعد تو با نظام کنند

نظام ما فقط از همت تو دایر بود

پس از تو خود همه ترویج این مرام کنند

مرام تو همه آزادی و عدالت بود

پس از شهادت تو آرزوی خام کنند

کسان که آرزوی عزت و وطن دارند

(همان، ۱۸۳)

هنگامی که ایران تنها وطن‌پرست حقیقی را که مادر دهر چون او نزاده است، از دست می‌دهد تلاش‌های دیگر وطن‌پرستان بیهوده خواهد بود و شاید همت مردان مملکت برای پروردن چنان آزادمرد میهن‌پرستی، تنها راه نجات میهن باشد.

وطن‌پرستان بیهوده اهتمام کنند

خدا نخواسته کاین مملکت شود آباد

برای زادن شبه تو فکر مام کنند

از این سپس همه مردان مملکت باید

(همان، ۱۸۳)

و در پایان می‌گویند شایسته است که تمام وطن‌پرستان دنیا تا ابد در سوگ او جامه‌ی سیاه بپوشند.

پس از تو تا به ابد جامه‌ی مشک‌فام کنند

سزد که هرچه به هر جا وطن‌پرست بود

(همان، ۱۸۳)

علاوه بر آن چه ذکر کردیم در میان اشعاری که برای تعلیم و تربیت کودکان سروده است نیز در شعری تحت عنوان **وطن دوستی**، کودکان را به پاس داری از میهن فرا می خواند و بر ویژگی اسلامی وطن ایرانی تأکید می کند و وطن پرستی را از شرایط ایمان می داند.

ما که اطفال این دبستانیم	همه از خاک پاک ایرانیم
همه با هم برادر و وطنیم	مهربان هم‌چو جسم با جانیم
اشرف و انجب تمام ملل	یادگار قدیم دورانیم
وطن ما به جای مادر ماست	ما گروه وطن پرستانیم
شکر داریم کز طفولیت	درس حب‌الوطن همی خوانیم
چون که حب وطن ز ایمان است	ما یقیناً ز اهل ایمانیم
گر رسد دشمنی برای وطن	جان و دل رایگان بیفشانیم

(همان، ۱۹۴)

۲-۵-۳-۸- خفقان و عدم آزادی بیان:

خفقان و استبدادی شدید بر جامعه‌ی عصر ایرج میرزا حاکم است. در این خفقان سزای افرادی که با بیداری و هوش‌یاری ظلم را درک می کنند و از استبداد انتقاد می کنند طناب دار است. او برای تصویر کردن این جامعه‌ی بسته، در **عارف نامه**، عارف را نصیحت می کند که با دخالت در امر سیاست و سرودن اشعار سیاسی موجب دشمنی بزرگان با خود نشود و خاطر نشان می کند هرکس چنین جسارتی به خرج دهد سر خویش را بر باد خواهد داد. بدین ترتیب در شعرش به زیباترین شکل ممکن استبداد را نشان می دهد و خفقان را برجسته می کند.

تو خود گفتی که هرکس بود بیدار	در ایران می رود آخر سر دار
چرا پس می خری بر خود خطر را	گذاری زیر پای خویش سر را
کنی با خود اعالی را اعادی	نبینی در جهان جز نامرادی

(همان، ۹۴)

در جای دیگر نیز، می گوید سزای حقیقت‌گویی، زندان و تبعید است و برای این که خفقان را به طور کامل به تصویر بکشد، عارف را به سکوت فرا می خواند و از او می خواهد در انتقاد از قانون و مشروطه چیزی نگوید و وضع نابسامان مملکت را بیان نکند.

ز مشروطیت و قانون مزین دم
بزرگان هم چو بینند این عجب را
کنند آجیل ماجیل تو را کوک
نه دیگر حبس می‌بینی نه تبعید
مکن هرگز ز وضع مملکت ذم
که عارف بسته از تعییب لب را
نه مستأصل شوی دیگر نه مفلوک
نه دیگر بایدت هر سو فرارید
(همان، ۹۶)

هر چند در جامعه کاستی‌ها بسیار است و مسائل بسیاری وجود دارد که گفتن آن‌ها ضروری است اما در فضای بسته‌ی آن دوران سزای هر سخن حقی طناب دار است.

فراوان گفتنی‌ها هست و باید گفتنش اما

چه سازم؟ دور دور دیگر است از دار می‌ترسم
(همان، ۷۰)

۲-۵-۳-۹- حضور بیگانگان در کشور:

ایرج با اشاره به قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس از دولت‌مردان که چون همیشه در خواب غفلت به سر می‌برند، انتقاد می‌کند و هشدار می‌دهد که بی‌توجهی آن‌ها به عواقب صلح روس و انگلیس موجب بر باد رفتن ایران خواهد شد.

گویند که انگلیس با روس
که اندر پلتیک هم در ایران
افسوس که کافیان این ملک
کز صلح میان موش و گربه
عهدی کرده است تازه امسال
زین پس نکنند هیچ اهمال
بنشسته و فارغند از این حال
بر باد رود دکان بقال
(همان، ۱۹۲)

در انتقاد از حماقت دولت‌مردان و وطن‌فروشان و سرسپردگی آن‌ها به روس و انگلیس چنین می‌سراید:

بزرگان وطن را از حماقه
یکی از انگلستان پند گیرد
به مغز جمله این فکر خسیس است
نباشد بر وطن یک جو علاقه
یکی با روس‌ها پیوند گیرد
که ایران مال روس و انگلیس است
(همان، ۹۴)

مستشاران خارجی که برای بهبود اوضاع کشور استخدام می‌شدند، نه تنها کارها را سر و سامان نمی‌بخشیدند بلکه جیب‌های خود را از مال مردم انباشته می‌کردند و به

جای درمان خود به دردی لاعلاج بدل می‌شدند. او در انتقاد از این مستشاران خارجی به "علائی" که مسئول استخدام مستشار خارجی بوده است می‌تازد و می‌نویسد:

رسد از آسمان بر تو بلایی	نبینی خیر از دنیا علائی
نه مأموری که المأمور معذور	تو را کردیم ای گوساله مأمور
بیاری مستشاری با تخصص	که بنمایی در آمریکا تجسس
که باشد مرتع سبزی در ایران	در آمریکا به خرها کردی اعلان
خصوصاً یک خر بالا بلندی	ز نوع خود فرستادی کمندی
نه از افسار می‌ترسد نه زنجیر	چموش و بدلگام و خام و گه‌گیر
وجیه‌المله و مقبول بودند	خران داخلی معقول بودند
زبان خر خَلَج می‌داند و بس	که باشد این مثل منظور هر کس

(همان، ۱۵۵)

۲-۵-۴- تشریح جزئیات:

در برخی مثنوی‌ها، هنگام توصیف اشخاص و حالات آن‌ها به دقت جزئیات را شرح می‌دهد. در توصیف زیبارویی به نام بتول، تصویری کامل از چهره‌ی او برای خواننده ترسیم می‌کند. از جنس "چارقد"، رنگ موها، رنگ چهره و نوع قرارگرفتن موها سخن می‌گوید و حتی در مورد آرایش صورت او نیز توضیح می‌دهد.

که نسج آن غرض از کارگاه تکوین بود	بتول چارقندی بر سرش ز منسوجی
دو قسمت متساوی ز موی مُشکین بود	به گرد عارضش از زیر چارقد بیرون
بنفشه بود که اندر کنار نسرين بود	سفیدروی بر اطراف آن دو موی سیاه
که بکر بود و منزّه ز قید تزئین بود	نداده بود به خود هیچ‌گونه آرایش

(همان، ۱۴)

حالت‌های مستی را چنان با جزئیات شرح می‌دهد که خواننده قادر است او را در آن وضعیت تجسم کند.

چه باید کرد مخلص می پرستم	من امشب ای برادر! مست مستم
چکد می گر بیفشارم به هم پلک	ز فرط مستی از دستم فتد کلک
که دستم گم کند راه دهانم	کنار سفره از مستی چنانم
به هم پیچد دو پایم لام‌الفوار	گهی بر در خورم گاهی به دیوار

چو آن نو کوزه‌های آب دیده
گرم در تن نبودی جامه‌ی کش
اگر کبریت خواهم برفروزم
من ایرج نیستم دیگر، شرابم
عرق اندر مسامتم دویده
شدی غرق عرق بالین و بالش
همی ترسم که چون الکل بسوزم
مرا جامد میندازید، آبم
(همان، ۸۷-۸۶)

در ابتدای مثنوی "زهره و منوچهر" جزئیات ظاهری منوچهر، از قبیل رنگ چکمه‌ها، طرح دگمه‌های لباسش و شکل کلاه او را شرح می‌دهد:

نیتر و رخشان چو شبه چکمه‌اش
دوخته بر دور کلاهِش لبه
یافته بر گردن جان‌ها کمند
خفته یکی شیر به هر تکمه‌اش
وان لبه بر شکل مه یک شبه
نام کمندش شده و اکسیل بند
(همان، ۹۷)

در عارف‌نامه نیز تشریح جزئیات چشم‌گیر است.

۳- نتیجه‌گیری

بنا بر آن‌چه در این پژوهش ذکر شد، ایرج میرزا معضلات جامعه‌ی خویش را به خوبی در شعرش بازتاب داده است. او در شعرش از وطن، فقر و اختلاف طبقاتی، فساد رایج در میان مردم، عدم کفایت حاکمان و دولت‌مردان، خفقان و عدم آزادی بیان، حجاب و لزوم آزادی زنان و حضور بیگانگان در کشور می‌نویسد. با استناد به مسائل مختلف اجتماعی که در شعر ایرج بازتاب یافته است، در گرایش وی به شیوه‌ی رئالیسم تردیدی وجود ندارد. اما رئالیسم او یک رئالیسم تام و کامل نیست. فقدان برخی از اصول رئالیسم را در شعر او آشکارا می‌توان دریافت. در بین اشعار او هیچ شاهده‌ی مبنی بر نگاه تاریخی دیده نمی‌شود. او به طور کلی به تاریخ بی‌توجه است و بهره‌ی اشعار او از تاریخ تنها به چند اسم تاریخی بدون هیچ عمق و آگاهی ختم می‌شود. از سوی دیگر او از جای‌گاهی بالاتر به جامعه و مردم می‌نگرد و مردم را لایق هیچ‌گونه جان‌فشانی و تلاش نمی‌داند، همین امر در وی دیدگاهی ناامیدانه می‌آفریند و موجب می‌شود خیال او به آرمان‌های عالی، برای جامعه و کشور هرگز اجازه‌ی ورود ندهد، به همین جهت اشعار او از اصل جست‌وجوی آینده نیز

بی‌بهره‌اند. او به سرزمین‌های واقعی نیز توجه ندارد و با سطحی‌نگری فقط دردهای جامعه را بازتاب می‌دهد بدون این‌که راه‌کاری ارائه دهد و در رفع معضلات بکوشد.

منابع

- ۱- آجودانی، ماشالله. (۱۳۸۲). *مشروطه‌ی ایرانی*، چاپ اول، تهران: نشر اختران.
- ۲- _____ (۱۳۸۷). *یا مرگ یا تجدد*، چاپ چهارم، تهران: نشر اختران.
- ۳- آراین‌پور، یحیی. (۱۳۸۷). *از صبا تا نیما*، جلد اول و دوم، چاپ نهم، تهران: انتشارات زوار.
- ۴- آژند، یعقوب. (۱۳۸۵). *تجدد ادبی در دوره‌ی مشروطه*، چاپ اول، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
- ۵- ایرج میرزا. (۱۳۵۳). *دیوان ایرج میرزا*، به اهتمام محمدجعفر محجوب، چاپ سوم، تهران: نشر اندیشه.
- ۶- خرابی، فاروق. (۱۳۸۰). *سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه*، چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات دانش‌گاه تهران.
- ۷- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه*، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات دانش‌گاه تهران.
- ۸- رافائل، ماکس. (۱۳۵۷). *نگاهی به تاریخ ادبیات جهان (تاریخ رئالیسم)*، ترجمه‌ی محمدتقی فرامرزی، چاپ اول، تهران: انتشارات شباهنگ.
- ۹- زرقانی، سید مهدی. (۱۳۸۴). *چشم‌انداز شعر معاصر*. چاپ دوم، تهران: نشر ثالث.
- ۱۰- ساچکوف، بوریس. (۱۳۶۲). *تاریخ رئالیسم*. ترجمه‌ی محمدتقی فرامرزی، چاپ اول، تهران: نشر تندر.
- ۱۱- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۷۶). *شهر شعر ایرج (زندگی و نمونه آثار ایرج میرزا)*، چاپ اول، تهران: نشر علم.
- ۱۲- سیدحسینی، رضا. (۱۳۸۹). *مکتب‌های ادبی*، جلد اول، چاپ شانزدهم، تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- ۱۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). *با چراغ و آینه*، چاپ اول، تهران: نشر سخن.

- ۱۴- صدری‌نیا، باقر. (۱۳۷۷). «چند و چون وطن‌خواهی در شعر ایرج»، فصل‌نامه‌ی هنر، شماره‌ی ۳۶، صص ۳۸-۲۶.
- ۱۵- فتوحی، محمود. (۲۰۰۶). «شکل‌گیری رئالیسم ایرانی»، کنفرانس بین‌المللی جای‌گاه زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش، بنگلادش: دانش‌گاه داکا.
- ۱۶- گرانت، دیمیان. (۱۳۸۷). رئالیسم. ترجمه‌ی حسن افشار، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.
- ۱۷- گل‌باف، کاظم. (۱۳۸۶). «رئالیسم در داستان معاصر فارسی»، مجله حافظ، شماره ۴۴، صص ۳۹-۳۸.
- ۱۸- محجوب، محمدجعفر. (۱۳۸۷). «درباره‌ی احوال و آثار ایرج و نیاکان وی»، سیری در زندگی و آثار ایرج میرزا. به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران: نشر اختران. صص ۸۷-۹.
- ۱۹- محمدی، حسن‌علی. (۱۳۷۵). شعر معاصر ایران از بهار تا شهریار، جلد اول، چاپ سوم، تهران: انتشارات ارغنون.
- ۲۰- ولک، رنه. (۱۳۷۹). تاریخ نقد جدید، ترجمه‌ی سعید ارباب شیرانی، جلد چهارم، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۲۱- ویلیامز، ریموند. (۱۳۸۹). نظریه‌های رمان از رئالیسم تا پسامدرنیسم، ترجمه‌ی حسین پاینده، چاپ دوم، تهران: انتشارات نیلوفر.